

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که حدیث روح بن عبد الرحیم را متعرض شدیم.

و یک مقداری خواهی نخواهی رفتیم از بحث فقهی و حدیثی اش بیرون و مباحث رجالی و فهرستی برای آشنا شدن با کاری که قدمای اصحاب ما داشتند.

مناسبتی که پیش آمد، بحث غالب بن عثمان بود، که در اینجا به مناسبتی متعرض کلمه شیخ طوسی شدیم. البته آن نسخه‌ای که در معجم چاپ شده، خب واقعا مشکل داشت، حالا این آقایان یک نسخه‌ای را فرمودند چاپ شده، من چون مدتی است که این چاپ‌های جدید را نمی‌بینم. این نسخه مرحوم چاپ جدید نسخه خوبی است، یعنی مشکل ندارد. این در این نسخه این طور است که مرحوم شیخ طوسی از شیخ مفید نقل می‌کند از مرحوم صدوق نقل می‌کند، از پدر ایشان، از سعد بن عبد الله و ایشان هم از احمد اشعری.

عرض کردیم در نسخه‌ای که الان چاپ شده در معجم، عنه دارد، در این نسخه عنه ندارد.

این کار فنی است، این کار علمی است انصافا تا احمد اشعری. بعد می‌فرماید و رواه عن ابن الولید، این در نسخه‌ای که چاپ شده رواه ابن الولید، اگر رواه ابن الولید باشد خب مرسل است، لکن و رواه عن ابی الولید باشد این خیلی لطیف است، عبارت کاملا نقل کردند از یک نسخه مصحح فهرست، و رواه عن ابن الولید.

قائل این کلمه شیخ مفید است. فاعل رواه هم صدوق است. چون حدیث اول سند اول عن صدوق بود، شیخ مفید در حقیقت به اجازه‌ای که به شیخ طوسی نوشتند، بعد از اینکه تا احمد رسید، فرمودند و رواه الصدوق، عبارت روشن شد؟ پس قائل این عبارت شیخ طوسی نیست، ما ابتدائا خیال می‌کردیم شیخ طوسی است، آقایان هم همین طور گفتند شیخ طوسی، به نظرم آقای خوبی هم دارد اشکال می‌کند.

س: تو فهرست رواه المفید دارد اولی، رواه ابا عبد الله مفید عن محمد بن

ج: نه و رواه عن ابن الولید

س: ۰۲:۴۰

ج: نه این در اجازه مفید بوده، در اجازه مفید این بوده که مثلاً فانی اجیز لک ان ترویه عن کتاب غالب بن عثمان بروایتی عن الصدوق فلان و ایضاً رواه عن ابن الولید، این رواه الصدوق، این تتمه اجازه است. به نظرم آقای خویی یک اشکالی دارند که طریق شیخ بیاورید در معجم در طریق شیخ طوسی، وقتی تحلیل می کنند آخر معجم طریق شیخ طوسی را به غالب بن عثمان می گویند طریق ۱۳: ۰۳ به ابن الولید مرسل است. اگر این جور معنا باشد، اگر این نسخه درست باشد که ظاهرش نسخه جمیلی است، نسخه خوبی است، آن وقت این این طور می شود. خوب دقت بکنید. شیخ مفید در اجازه اش نوشته، و رواه یعنی رواه الصدوق، عن ابن الولید، این دیگر مشکل ندارد، هیچ مشکلی ندارد. مشکل چه بود؟ ما خیال می کردیم شیخ طوسی گفته و رواه ابن الولید اگر شیخ طوسی گفته باشد و رواه ابن الولید خب مشکل دارد، چون شیخ طوسی ایشان را درک نکرده، این مشکل دارد.

آقای خویی طریق شیخ در فهرست را چه نوشته اند؟ بخوانید

همان غالب بن عثمان را بیاورید، آخرش

س: ادامه اش ندارد، فقط رجالش را نقل کرده و بعد رفته به طبقه اش

ج: نه بعدش، باز در غالب بن عثمان منقری

چون آقای خویی چند تا عنوان می زدند

س: ۰۴:۰۸

ج: بعد قال النجاشی

س: قال نجاشی هم نقل می کنند دیگر چیزی نمی گویند.

ج: ادامه دارد بخوانید.

س: ندارد ۰۴:۱۹

ج: نه چرا ایشان شما حتماً کمی چیز

نمی شود ایشان طبیعتاً تبیین می کند، فهرست را ارزیابی می کند. طبیعت ایشان این طور است. خب نمی شود خب. طریق شیخ به فهرست را می نویسد که صحیح است یا ضعیف است.

س: در غالب بن عثمان منقری چیز دیگری ندارد، همین که ایشان می گویند همین است.

ج: نمی شود خب، این قاعدتاً، غالب ابن عثمان چند تا عنوان دارند. نه چند تا عنوان دارند ایشان

س: بله، آنجا نقل می کنند طریق به شیخ هم می آورد ولی بررسی نمی کنند.

ج: آخرش می گوید و طریق الشیخ الیه ضعیف.

نمی شود خب ایشان طریقه اش این است اصلاً. نمی شود خب خلاف طریقه صحبت بکنند.

س: ندارد ۵۹:۴

ج: یک غالب بن عثمان مطلق دارد ایشان،

س: تو مطلق طریق شیخ را می آورد.

ج: خیلی خب، بعد چه می گوید ذیل عبارت شیخ

س: بعد می گوید عدله فی رجاله من اصحاب الکاظم ۱۲:۵

یک اقول دارند آقا می گویند اقول الظاهر اتحاد مع من بعده والوجه فیه ظاهر و طریق الشیخ فیه صحیح.

ج: عرض کردم، طریق الشیخ، این طریق الشیخ الیه صحیح به لحاظ طریق اول که احمد است. توجه نفرمودند. احمد از غالب نقل

نمی کند.

نه خب نمی شود نداشته باشد، شما هر کارش بکنید، هر چه بفرمایید قطعی باید داشته باشد ایشان؛ چون طریق شیخ را آورده، راهی

ندارد، نیست که نمی شود خب، روش ایشان این است خب، من می شناسم روش ایشان را. بعد هم خواندم خودم در کتاب دیروز نگاه

کردم، فقط یادم رفته که ذیل کدام عنوان آوردند. کلام نجاشی را بیشتر ذیل عنوان غالب بن عثمان منقری آوردند. در آنجا آوردند.

علی ای حال روشن شد؟ آنوقت این را من توضیحش را خدمتتان عرض کنم چون این اصطلاح در کتب حدیث در بین اهل سنت هم هست، به ما هم سرایت کرده، در کتب ما هم هست. اما حالا نمی دانم زمان شیخ مفید متعارف بوده یا نبوده؟ و آیا در اجازه شیخ مفید بوده یا نبوده، الان این نکته اش را نمی دانم.

یک راه این بوده که وقتی می خواستند فرض کنید به یک روایتی چند تا طریق داشتند و مثلاً چهار تا پنج تایش منتهی می شود به یک نفر؛ این طور می گفتند مثلاً خبرنی به فلان عن فلان عن فلان، آن شخص آخر، مثلاً فرض کنید احمد اشعری، بعد می آمدند می نوشتند یک ح درشت، ح حتی، حاء، یک ح تنها، بالایش هم یک نیم قوسی به اصطلاح، نیم دایره کوچولو بعد می نوشتند و خبرنی به ایضا فلان، این ح رمز تحویل، رمز تحویل بود، این را اصطلاحاً ح می نوشتند. این جزو آداب تحدیث بود. اگر آقایان حال داشته باشند در خانه این معالم را نگاه بکنید، معالم اولش، اولی که خوانده نمی شود. اولش که می خواهد حدیث در فضل علم نقل بکند، دارد. حدثنا خبرنا فلان بعد می گوید ح، ح، یعنی تحویل، باز تحویل که می کند سند دیگر می آورد، این سند را می آورند تا آنجایی که آن سند قبلی رسیده بود، دقت می کنید. باز حالا یک سند سوم دارد، باز می نویسد ح، باز یک ح دیگر می نویسد، ح درشت نه ریز، ح درشت، حتی با خط سیاه درشت، یک نیم قوسی هم بالاش، ح و خبرنی، این ح اصطلاحاً تحویل است، یعنی تحویل اسناد.

آن وقت می آوردند تا آن شخص، مثلاً ممکن است در اینجا حالا من چون اجازه شیخ مفید که به ما نرسیده، در حقیقت این جوری بوده، تا ایشان گفته عن احمد بن محمد، سعد عن احمد، بعد ح و رواه عن ابن الولید یعنی رواه الصدوق، این تحویل سند است. حالا احتمالاً شیخ مفید، نمی دانم تو زمان شیخ مفید مثلاً اوایل قرن پنجم این مصطلح بوده یا نه، و شیخ مفید هم مقید به این مصطلح بوده یا نه، این را الان من نمی دانم، اما این هست، دقیقاً هم اهل سنت از کی به کار بردند، الان در ذهن من نیست، اما هست. در کتب شیعه هم هست، همین معالمی که در اختیارتان هست، نگاه بفرمایید هست. اصطلاحاً این رمز تحویل است.

یکی از کارهایی که محدثین به کار می بردند این جوری بود. سند را می آورد، اگر سند تکراری نداشت تا آخر می آورد، مثلاً یک سند می آورد تا عن رسول الله (ص) بعد می گفت ح تحویل، البته این تحویل حسابش نمی کردند، تحویل جایی بود که در یک جای سند مشترک می شد، بقیه اش را ادامه می دادند.

پس به لحاظ حالا اگر بخواهیم چاپ بکنیم کتاب فهرست را باید اینجا یک ح درشت نوشته بشود، در عبارت شیخ مفید، در اجازه شیخ مفید. ح یعنی تحویل. شیخ مفید این سند را تحویل می دهد به طریق دیگر. البته هر دو از طریق صدوقند، فرقی این است که یکی از طریق یک شاگرد احمد است، یکی از طریق شاگرد دیگر. تحویلش به این است.

یکی از طریق سعد است، یکی هم از طریق صفار است. دو تا طریق هر دو بر می گردند به احمد. این اصطلاح علمی بوده آن زمان، لذا این طوری باید بخوانیم: شیخ صدوق از پدرش از سعد عن احمد، اینجا سند را مثلاً اگر بخواهیم بنویسیم دو تا نقطه بگذاریم یعنی سند تمام نشد، کلام تمام نشد، عن احمد، و رواه ایضا عن ابن ولید، یعنی صدوق عن ابن ولید عن به اصطلاح صفار عن احمد، ببینید اینجا به هم رسیدند. روشن شد؟ این دو تا سند در احمد به هم رسیدند. الان در کتاب آقای خویی یا کتابهایی که چاپ شده این جوری، این را اگر بخواهند به نحو فنی چاپش بکنند این طوری است. احمد اول که رسید بعدش دو تا نقطه بگذارد، دقت می کنید؟ یعنی سند ناقص است، دومی را که آورد رسمش این بود، یک ح درشت با یک نیم قوس بالای سر، حتی با خط سیاه می نوشتند که از خط بقیه تمیز داده بشود.

س: حاج آقا الان فهرست طوسی یک ح درشت دارد قبل از و رواه عن...

ج: خب پس، نفرمودید دیروز،

س: با این توضیحات شما متوجه شدید

ج: هان با توضیحات بنده، خب معما چو حل گردد آسان شود.

پس کاشکی دیروز چون این من روی قاعده دارم صحبت می کنم آن کتاب را ندیدم. این متعارف این بوده، اگر این باشد احتمالاً در اجازه خود شیخ مفید بوده، اگر این باشد. یک ح درشت می نوشتند یک نیم قوس هم بالایش و می گفت و رواه عن ابن الولید یا رواه الصدوق؛ پس این معلوم شد که باز هم مطلب درست بوده فقط نخواندیم. این چون چاپ در اختیار من نیست. روی قاعده صحبت می کردم.

آن وقت این معنایش از نظر به اصطلاح امروزی ها که می گویند ویراستاری یا عرب ها می گویند توزیع نص، از نظر ویراستاری وقتی سند اول آورد عن احمد بهتر است دو تا نقطه جلوش بگذارد. چون می دانید این علامات هم معانی حرفی دارند دیگر، معانی اندکاکی دارند. دو تا نقطه جلوش یعنی سند تا اینجا ناقص است، دقت کردید؟ جلوی عن احمد دو تا نقطه، باز و رواه ابن ولید عن فلان عن احمد عن

ابن فضال پدر عن غالب، این دو تا احمدها اینجا به هم رسیدند. این را اصطلاحاً تحویل می گویند. حالا ایشان می گویند نوشته شده. این را اصطلاحاً تحویل می گویند، رمزش هم یک حاء درشت است، یک حاء سیاه درشت، نه هاء، ح درشت می نوشتند برای تحویل اسناد. اگر این جور باشد مشکل سند حل می شود. و الا سند مشکل دارد ابتدائاً. طبق آن نسخه ای که ما در کتاب معجم آقای خوبی دیده بودیم مشکل داشت، طبق این نسخه مشکل حل می شود.

پس در حقیقت مرحوم شیخ مفید به دو وسیله، به دو طریق که هر دو هم از صدوق شروع می شود، از طریق صدوق به دو وسیله به احمد اشعری می رساند.

یکی برمی گردد به شاگرد ایشان، من اینها را توضیح می دهم چون اینها را دیگر جای دیگر نمی بینید، و باید یک حالت ارتکازی برایتان پیدا بشود، تا سند را دیدید تمام این معانی به ذهنتان خود به خود خطوط بکند. از دو شاگرد احمد نقل کرده یکی سعد و یکی صفار، و هر دو هم از بزرگان مخصوصاً صفار. احمد، آن وقت از ابن فضال پدر، عن غالب بن عثمان، این سند هیچ مشکلی ندارد. این سند الان هیچ مشکل فنی، هر دو هم صحیح است. هیچ مشکلی فنی خاصی هم ندارد. برمی گردد به ابن فضال، به کتاب غالب بن عثمان.

ابن فضال هم عرض کردم مرد واقعاً فوق العاده ای است. این نشان می دهد که ما که در روایات خودمان الان داریم ابن فضال عن غالب، احتمالاً از همین نسخه غالب بن عثمان باشد. احتمال قوی دارد که یکی از روات مهم این کتاب مثل ابن فضال پدر است. طریش هیچ مشکلی ندارد کاملاً روشن است، و خود غالب بن عثمان هم به تصریح نجاشی ثقة.

این یک توضیحی بود که من تا اینجا دادم.

همین طور که ایشان خواندند شیخ منفرد در اصحاب امام کاظم (ع) از ایشان تعبیر کرده واقفی. به غالب بن عثمان گفته واقفی. نجاشی نگفته، این بحث را ما سابقاً چند بار تکرار کردیم. اگر نجاشی راجع به یک شیعه تعبیر ثقة بکند، خوب دقت بکنید، گفته شده توی کلمه ثقة امامی هم خوابیده، آخر ما ثقة را به معنای ضابط به معنای اینکه دروغ نمی گوید، راستگوست، صادق است، ضابط است، حتی ضبط، عده ای معتقدند اگر گفت ثقة تویش امامی هم خوابیده است. وقتی گفت ثقة یعنی امامی. و لذا با عبارت شیخ که گفته ایشان واقفی است، نمی سازد.

س: این مطالب را نجاشی مگر از ابن غضائری و اینها نگرفته؟

ج: نه بابا ابن غضائری چیست؟

س: یعنی از ایشان اصلا مطلبی نگرفته؟

ج: ایشان اگر گرفته چون ابن غضائری و نجاشی هر دو بچه بغداد هستند، از بچگی با هم بودند و در منزل پدر ابن غضائری که از علما بوده رفت و آمد می کردند. خب او ولد العالم هم بود، خودش هم مرد عالمی بود. با همدیگر خب مباحثه، مثل مباحثات علمی که الان در حوزه های ما هم هست. با همدیگر ممکن است تأثیر و تأثر داشته باشند و قوی تر هم هست انصافا ابن غضائری من حیث المجموع به یک لحاظی قوی تر و به یک لحاظی هم نجاشی. انشاء الله یک وقت دیگر حالا وارد این بحث نشویم.

س: استاد در ادامه سند دارد که غالب ۱۴:۴۰

ج: حالا من توضیح عرض می کنم. توضیح احتمالش هست.

س: این مبناهایی که گفتید خودتان قبول دارید؟

ج: که چه آقا؟

س: ثقة همین نجاشی؟

ج: بعید نیست، مخصوصا چون نجاشی می دانید که شما نجاشی متعرض حال شیخ طوسی شده، در فهرست، محمد بن حسن طوسی را آورده، و عده ای از کتاب هایش را هم اسم برده. شیخ طوسی متعرض نجاشی نشده، این دو تا معاصر، مرحوم شیخ طوسی عجیب هم هست، با اینکه شیخ طوسی ظاهرا وفاتش بعد از نجاشی است. اما شیخ طوسی در ترجمه در کتاب فهرست و یا رجال اسم احمد بن علی نجاشی را نبرده است. رضوان الله علیهما

س: یعنی اصلا لا عین ولا اثر؟

ج: لا عین ولا اثر

علی ای حال لذا احتمال اینکه نجاشی ناظر باشد به کلمات شیخ طوسی، روشن شد؟ چون اسمش را برده کتاب هایش را هم برده.

س: کتاب فهرست هم

ج: فهرستش هم اسم برده

و لذا احتمال اینکه نجاشی ناظر باشد به شیخ طوسی خیلی قوی است. عکسش روشن نیست. البته به طور طبیعی شیخ نجاشی ناظر به مصادر شیخ طوسی هست. این به طور طبیعی اما ناظر به کتاب های شیخ طوسی. یک دفعه مصادر شیخ طوسی، خب به طور طبیعی ناظر به آنهاست، اما راجع به خود کتاب های شیخ طوسی محتمل است. و از اینکه نجاشی ایشان را رمی به واقفی نکرده، احتمال دارد که نظرش این باشد که ایشان واقفی نبوده است. و این یک زاویه بحث.

یک زاویه، البته ما مفردات کمتر بحث می کنیم. یک زاویه کوچک حالا اینجا به عنوان مفرد باز کنیم. مرحوم آقای تستری، البته آقای تستری خب واقعا تتبعش خوب است، فقط ایشان مشککش این است که استاد خوبی ندیده، خیلی هم به ذهن من می آید که حضور ذهن قوی، حافظه قوی که بتواند حوادث و نوشته ها در ذهنش باشد و ربط بدهد، به نظرم کمتر دارد. به هر حال خیلی تتبع کرده زحمت کشیده، اما خب دیگر الجواد قد یکبو.

اینجا ایشان در واقفی بودن غالب بن عثمان نوشتند که شاید شیخ ایشان را، چون یک غالب بن عثمان حمدانی هست که بعد نجاشی دارد. آن را نوشته زیدی و شاعر بوده زیدی. مرحوم آقای تستری می گوید شاید مرحوم شیخ طوسی دیده که آن آقا زیدی است، احتمال داده زیدی یعنی مذاهب فاسده، آن وقت وقتی که نوشته، نوشته واقفی، که به جای زید تبدیل به واقفی، احتمال داده که غالب بن عثمان را شیخ طوسی اشتباه گرفته با آن غالب بن عثمان دیگری، حمدانی است، اصلا با این فرق می کند کلا. با غالب بن عثمان حمدانی که نجاشی فرمودند زیدی. دیده او زیدی است، خیال کرده جزو مذاهب فاسده است، وقتی که اینجا غالب بن عثمان نوشته، نوشته که ایشان واقفی است.

البته ماها یک شوخی داریم که برای اینکه یک مطلبی چون خیلی دیگر فسادش خیلی فاسد است، می گویم تعجب می کنیم چطور این معنا به ذهن ایشان رسیده بود، برای احترام ایشان اصلا ما متحیریم و خدا نکند که مباحث رجالی این طوری باشد. که دیده زیدی است، بعد گفته مذاهب فاسده، بعد نوشته واقفی. اگر بنا باشد رجال این هستند در حوزه های ما از قدیم عده ای به شدت با رجال مخالفند، واقعا رجال این جوری که خیلی به سر و ته است. اگر بلانسبت این جور

س: جنگل مولا می شود

ج: بله، از جنگل مولا هم بدتر می شود. این که عده ای با رجال مخالفند حرف بدی نیست. اگر این خدای ناکرده البته شأن شیخ طوسی اجل از این حرف هاست که این حرف ها اصلا تصور این معانی، اصلا من واقعا بعضی مواقع متحیرم که اصلا چه جور به ذهن ایشان خطوط

کرده، چه جور چنین معنای عجیب و غریبی و خدای ناکرده اگر بنا بشود که مباحث رجالی از این سنخ بشود، این که دیگر کل اوضاع را همه را به هم می‌ریزد.

س: این دیگر موردی است دیگر

ج: عرض کردم موردی، اگر نوار را گوش کنید عرض کردم اینجا یک اشکال موردی. این اشکال آقای تستری را موردی گفتیم. دیگر شأن ایشان هم اجل است، دیگر خب از باب اینکه قلم اشتباه کرده است. حالا تصادف این است که در آن صفحه‌ای که این چاپ جامعه مدرسین هست، دو مرتبه همین باطل را ذیل صفحه هم آورده، یعنی دو مرتبه در یک صفحه‌ای این باطل آمده، هم در بالای صفحه این باطل آمده هم در پایین صفحه. و این خیلی عجیب است.

علی ای حال کیف ما کان انشاء الله موردی است و انشاء الله غلط چاپخانه است.

س: به هر حال ۱۹:۰۱ واقعه را توثیق می‌کند یا نمی‌کند؟

ج: چرا بعضی‌ها را می‌کند.

ما بحث دیگری را اصلاً مطرح کردیم. کرارا هم مطرح کردیم. اصولاً توضیح دادیم که شیخ در مجموعه معارف حوزوی که ما داریم و شیخ تألیف دارد، افراد دارد. در حدیث افراد دارد، در رجال افراد دارد، در فرض کنید اصول افراد دارد، شیخ طبیعتاً افراد دارد. لذا هم چند بار عرض کردیم یک طرحی ذهن ما بود که به اصطلاح عربی افرادات را خصائص می‌گویند، خصائص مدرسه شیخ الطوسی، یک مجموعه‌ای شاید به نظرم ۲۵ جلد ۳۰ جلد بشود با تحلیلاتش که اصولاً افرادهای شیخ طوسی که این هزار ساله خب بی اثر نبوده همه افرادها. این افرادها یکی یکی بررسی بشود. یکی از افرادهای ایشان در رجال است. و یکی از افرادهای ایشان متأسفانه در رجال رمی افراد به واقفیت است. این دارد چند جای همین روایت عمر بن حنظله داود بن حصین نقل می‌کند. نجاشی او را توثیق کرده شیخ گفته واقفی. غرض یکی دو تا نیستند، مواردی که از ثقات هستند متأسفانه خود سماعة بن مهران را شیخ می‌گوید واقفی، ظاهر عبارت نجاشی اصلاً این که واقفی نیست ایشان. البته منحصر در شیخ نیست، شیخ صدوق هم نوشته واقفی، لکن شیخ طوسی هم دارد. من دیگر وارد این بحث نشوم. ما این را توضیحاتش را چند بار عرض کردیم مرحوم شیخ طوسی متأسفانه در فهرس در فهرست افراد دارد، توی رجال افراد دارد. یکی از موارد افرادش همین رمی به وقف است.

س: زیاد است

ج: نسبتاً

آنوقت در مقابل نجاشی گفته ثقة، دقت می کنید؟ هیچ رمی نکرده خوب دقت بکنید. با اینکه نجاشی کاملاً به آثار شیخ طوسی ناظر است. دقت شد روشن؟

س: معلوم می شود ناظر نبوده دیگر

ج: نه معنایش این است که قبول نداشته

حالا این که آیا در کلمه ثقة امامی خوابیده یا نه، من به آن الان خیلی کاری ندارم. اما معلوم می شود نجاشی قبول نداشته است. خوب دقت بکنید.

مثلاً در سماعه شیخ نوشته واقفی، خب خیلی هم معروف است دیگر سماعه واقفی، نجاشی نوشته قیل مات فی حیات ابی عبدالله (ع)، خب کسی که در زمان ابی عبدالله (ع) فوت کند قطعاً واقفی نمی شود؛ چون واقفیه بعد از شهادت موسی بن جعفر (ع) است. در حیات ابی عبدالله (ع) معنا ندارد که.

س: حاج آقا لزومی ندارد خب حتماً کلام شیخ را دیده باشد ببیند، خب...

ج: عرض کردم چون اسم کتابش را آورده، ظاهراً دیده

س: خب دیدن دیده، ولی خب

ج: نمی شود خب، اینها ببینید این مسائل، مسائل کتاب ملا نصر الدین که نیست، همه احکام شریعت است بابا. اینها حسابشان با دقت با ظرافت، با حساب کتاب، اینکه بگوید واقفی مراد زیدی بوده، اینها حرف های بی اساس است اصلاً. واقعا و اعلموا ان حدیثکم هذا دین فانظروا عمن تأخذون دینکم، این حرف ها به شوخی نیست که مثلاً طرف واقفی باشد نجاشی ننویسد یا ندیده باشد.

من معتقدم نجاشی دیده، اعتقاد نداشته است. حالا توی کلمه ثقة خوابیده امامی یا نه، آن بحث دیگری است. من معتقدم این موارد خوب دقت بکنید، ما موارد، خود همین سماعه را، ببینید خب نجاشی خیلی راحت می گوید قیل مات فی حیات ابی عبدالله (ع)، بعد می گوید نه من روایت دارم که سماعه عن ابی الحسن، یعنی چه؟ یعنی اگر فوت کرده، در حیات، خب چرا این حرف را بزنند؟ بگوید آقا

این واقفی است، اگر واقفی است باید در حیات حضرت رضا(ع) فوت کرده باشد. اگر واقفی باشد واقفی معنایش این است که بعد از وفات موسی بن جعفر(ع)، اصلا واقفی معنا ندارد قبل از وفات موسی بن جعفر(ع).

از نحوه استظهار عبارت روشن شد؟ از عبارت نجاشی درمی آید که ایشان واقفی نمی داند او را، حالا سماعه خیلی هم مشهور است. دیگر این جزو نرخ شاه عباسی است که واقفی است، خود من هم عقیده من این است که ایشان واقفی نیست، حق با نجاشی است خلافاً للمشهور. البته عرض کردیم منفرد شیخ طوسی نیست، منصفانه بگوییم صدوق هم دارد واقفی. منحصر به شیخ طوسی نیست.

علی ای حال خود این بنده سرا پا تقصیر مواردی که شیخ منفرد می گوید واقفی و عرض کردیم مواردی، مثل همین غالب بن عثمان، الان عده ای از البته اینجا به خاطر ابن فضال هم هست که فتحی است، آن را به اصطلاح موثق می دانند. و جاهای دیگر هم که غالب بن عثمان است موثق حسابش کردند، به خاطر اینکه واقفی است.

و اینکه حالا البته شیخ طوسی یک نکته اساسی در مورد ایشان، ایشان قائل به حجیت خبر است. این خیلی باب را مشکل می کند. یعنی یکی از نکاتی که شیخ طوسی دارد چون حجیت خبر را قبول دارد. مثلاً شیخ طوسی قسمت های زیادی از فهرست ابن بته را آورده، خبر نجاشی عرض کردم نجاشی اگر ناظر به کلام شیخ نباشد، نجاشی مصدر شیخ در اختیارش بوده، همین مصدري که شیخ دارد، این در اختیار نجاشی بوده، نجاشی قبول نداشته، خبر این باید یک معلوم می شود اختیار مبناست، این را دقت بکنید، دو دیدگاه است. چرا مثلاً در فهرست ابن بته نسخه ای که در بغداد بوده، نسخه ابو المفضل شیبانی است، اصلاً نجاشی پیشش رفته، نسخه را از او گرفته، شیخ ابو المفضل را درک نکرده، فوت کرده بوده ابو مفضل که شیخ بغداد آمده، لکن از اساتید خودش از ابو المفضل نقل می کند. ببینید شیخ با یک واسطه از ابو المفضل، همان نسخه ای که نجاشی از او نقل نمی کند، قبول نمی کند. دقت کنید، می گوید من از ایشان حدیث شنیدم لکن تجنبت روایت عنه، از ابو المفضل.

ببینید دو دیدگاه است، خوب دقت بکنید. این دو دیدگاه ریشه اش در تعبد به حجیت خبر و عدم تعبد است. نجاشی جزو کسانی که تعبد ندارد به شواهد، مثل ما به شواهد رجوع می کند. شیخ تعبد دارد.

مثلاً نجاشی می گوید که کتاب کشی کتاب کبیر، کثیر الاغلاط، نجاشی نوشته که له کتاب الرجال کبیر کثیر الفوائد، ببینید به یک کتاب واحد با دو دیدگاه که نگاه بشود، خبر نتیجه اش مشکلات، و حق با نجاشی است. این کتاب کشی هم کثیر الاغلاط است، هم اغلاط معنوی دارد و هم اغلاط املائی دارد. هر دورا دارد نه یکی. عبارت نجاشی احتمالاً اغلاط معنوی را مراد باشد. مطلب را غلط نوشته است.

پس این را خوب دقت بکنید، تحلیل شخصیت علمی شیخ طوسی. شیخ طوسی البته یک خوبی دارد که ما می دانیم شیخ مطالبی را که نوشته مصدر دارد. از آن اجتهاد مجتهد ندارد. این خودش یک سوالی می شود. شیخ طوسی در بحث کتاب غیبت، به یک مناسبتی دارد که بحث واقفیه را مطرح می کند. ایشان نقل می کند که تمام اصحاب الا عدد قلیلی رفتند به مذهب واقفیه، بعد از شهادت موسی بن جعفر (ع)، تدریجاً تک تک به ایمان به حضرت رضا (ع) آوردند. خب این را از سنی ها هم می دانید که دیگر سنی ها هم عباد شیخ، شیخ الطائفه را گرفتند، خب این ضربه بسیار مهلکی است بر نظریه اثنی عشر، ائمه اثنی عشر. این ضربه مهلکی است خب. اصحاب ما هم توجه نکردند، متأسفانه این را نقل کردند از شیخ طوسی.

به نظر ما این مطلب باطل است. اصلاً چنین چیزی معقول نیست.

س: چرا مشکل دارد نظر ایشان

ج: قطعاً چنین چیزی نمی شود که بزرگان اصحاب برگردند به موسی بن جعفر (ع) به خاطر اینکه مثلاً وفات حضرت، اصلاً روایتی بر قائمیت ایشان نیست. اصلاً چنین چیزی مطرح، از خود علی بن ابی حمزه نقل شده که موسی بن جعفر (ع) فرمود فرزندم علی بعد از من است، از خود علی بن ابی حمزه نقل شده است. مسئله امامت که به این بچگی نبوده که، حالا در زندان ایشان رفتند ما خبر نداریم، ایشان شهادت شدند، پس ایشان قائم هستند، غایب شدند، این حرف ها چیست؟

چرا شیخ طوسی این مطلب را نوشته؟ نظر خود من این است که بعضی از مصادری که واقفی ها داشتند، خوب دقت بکنید، یا احتمالاً در همین رجال کشی، شیخ آنجا دیده این لاتائلات را از آنجا گرفته، مشکل شیخ این است. شیخ در همین کتاب غیبت اولش چندین صفحه از کتابی به نام نسخة الواقفیه علی بن فلان موسوی حالا اسمش را یادم رفته، چاپ شده خب نگاه بکنید، روایت آورده از نسخه الواقفیه. من احتمال می دهم حالا چون این کتاب کامل به ما نرسیده، در این امثال این کتب اینها را نوشتند. در امثال این کتب همه اصحاب، خوب می دانید دیگر مذاهب، آقایانی که با احزاب آشنا هستند، احزاب در داخل خودشان هر شخصیت خودشان را خیلی بالا می برند، طبیعی است، چون واقفیه یک مذهب محدود و باطلی بود، و لذا هم خود به خود منقرض شد، اصلاً واقفیه احتیاج به انقراض نداشت، خود به خود منقرض شد. دقت می کنید؟ در داخل مذهب اینها، بله تمام علمای ما واقفی شدند، مخصوصاً من عرض کردم البته این را در فتحیه هم گفتند، هنوز در فتحیه پیش من ثابت نیست. اما در واقفیه قطعی است، یعنی هیچ جای شبهه ندارد.

واقفی ها دو گروه بودند به طور کلی. یک گروهشان کسانی بودند که به حضرت رضا (ع) احترام می کردند، می گفتند حضرت رضا (ص) عالم آل محمد (ص)، اما اشتباه کرده، ایشان می گوید پدرم فوت شده، نه اشتباه کرده فوت نکرده، احتراماً، یک گروه دیگر بالمقایسه من نمی خواهم تعبیر بکنم تعابیر تند و زشتی نسبت به حضرت رضا (ع) به کار بردند.

س: مثلاً یونس بن عبد الرحمن

ج: نه ابدا، یونس که نه، از یونس کسی نقل نکرده است.

س: چرا گریه کرد دیگر، آمد پیش امام رضا (ع) گریه کرده است.

ج: اینها می گویم همه اش از همان حرف هاست. گریه ندارد، نه عبارت به این نیست.

نه مثل ابن سماعه یعنی حسن بن محمد، ابن سماعه به این معنا. چون جعفر بن سماعه را هم ابن سماعه می گویند. مثل حسن بن محمد بن سماعه که حالا این متأخر است، از خود مثل ابو سعید مکاری، آخر مکاری به اصطلاح فارسی ها ۲۸:۳۷ کسی که گاریچی است به اصطلاح.

یادم می آید یک بار در درس آقای خویی اسم او را بردند گفتند الذی کان مکاریا واقع، در عراق وقتی بخواهند به کسی اهانت بکنند، می گویند مچاری، مچاری یعنی مکاری، که ایشان خب راست هم می گوید، بر خانه حضرت وارد شد و به حضرت رضا (ع) اهانت کرد، خب هست در رجال هست دیگر، به حضرت اهانت کرد. به قول آقای خویی می فرمودند کان مکاری واقعا ۲۸:۵۷ بوده.

به هر حال این افرادی بودند که به حضرت وارد شدند و اهانت به حضرت می کردند. خوب دقت بکنید. من فکر می کنم متأسفانه مرحوم شیخ طوسی، خب شیخ طوسی نقل کرده، آقایان بعدی باید اینها تنقیح می شد، نقادی می شد.

س: برداشت نادرست از آن روایت قائم می گفتند، این معنایش این نیست که آن روایت اصلش غلط بوده است.

ج: تمامش بیهوده است، دقت بکنید بیهوده است.

حالا من وارد آن بحث نمی خواهم بشوم. خب این واقعا یک ضربه بزرگی است. این الان ما جای دیگر غیر از غیبت شیخ طوسی نداریم که اصحاب همه اشان جزو چند نفر در کوفه همه شان شدند واقفی، اصلاً چنین چیزی قابل تعقل نیست. حالا شیخ طوسی هم نقل بکند، ده تا شیخ طوسی هم نقل بکند، با آن اصولی که ما در امامت و وضعی که داشتند و وضعی که آن زمان، اصلاً چنین چیزی امکان ندارد.

چنین چیزی قابل تعقل نیست. تمام برگشتند، من فکر می‌کنم یا در نسخه اصلی کشی بوده، چون بعضی اشتباهات شیخ از کشی گرفته، خود من شاید در کارا در درسها گفته بودیم که این عمر بن اذینه اسمش محمد بن عمر است. خب این را شیخ گرفته بعد پیدا شد مصدرش کشی است، در کشی آمده، خب کشی غلط است، کتابی است که غلط و غلوپ زیاد دارد. از این حرف هم برگشتیم. خب نجاشی نوشته عمر بن اذینه، این که اسمش محمد بن... این یک حرف غلطی است که در کتاب کشی آمده است.

من معتقدم این مقدار رمی این را خیلی دقیق دقت بکنید، به واقفی یا از مثل کتاب کشی یک کتاب باطلی در اختیار شیخ بوده غلطی بوده گرفته، یا احتمالاً از همین مثل نصره الواقفیه این علی بن فلان موسوی، اسمش هست، حالا اگر آقایان

علی بن احمد چیست، موسوی، از اولاد موسی بن جعفر

س: علوی موسوی

ج: علوی موسوی

علی ای حال ایشان چندین صفحه متن کتاب همین نصره الواقفی را آورده که من هم الان نمی‌دانم این نصره الواقفی اسم کتاب است یا وصف است؟ کتاب فی نصره الواقفیه یا اسم کتاب نصره الواقفیه است؟ برای من هم الان روشن نیست.

ما احتمال این را دادیم، این موارد افراد نه اینکه نستجیر بالله اجتهاد شیخ باشد، یا مثل این آقا گفت که زیدی بودن را با واقفی بودن، نه مصدر دارد، در حقیقت نجاشی این مصدر را قبول ندارد. خوب دقت بکنید. روشن شد چه می‌خواهم بگویم؟ این یک بابی است، نه خیال بکنید یک موردی، آن مسئله چون من گاهی دیدم می‌گویند حتی منبری‌ها که همه اصحاب واقفی شدند، اینها اهانت به مذهب است، توجه نشده اینها مطالب باطلی است. شیخ هم در غیبت آورده، جای دیگر ما نداریم، هیچ شواهدی این مطلب، موید این مطلب نیست. خب باب الاشارة و النص علی ابی الحسن الرضا در کافی آمده، روایتی که موسی بن جعفر (ع) صراحتاً، نمی‌شود بگوییم تمام اینها حرف‌های بیهوده است و به مجرد اینکه از وضع موسی بن جعفر (ع) در زندان بغداد خبری نرسید، یک دفعه همه بشوند واقفی بگویند امام زمان، خیلی برخورد سخیفانه‌ای است با یک مذهب، با یک مذهبی مثل تشیع که ارکان الهی دارد.

علی ای حال کیف ما کان

س: خب چه مشکلی دارد؟ معرفت‌ها آن مقدار بالا نبوده

ج: مشکل دارد، معرفت امامت که بچه بازی نبوده که بالا نبوده

غرض اینها نبوده، این چنین چیزی نبوده، این مطلبی بوده که واقعیها در تأیید خودشان آوردند. بله آقا همه ما واقعی شدیم، دروغ می گفتند، این دروغ های واقعی است.

اصلاً تعجب ما در هیچ مذهبی را اصحابش را حضرت رضا(ع) تعبیر تندی دارند، کلاب ممطوره، سگهای باران دیده، سگی که باران

...

س: امام صادق(ع) مکتب زیدی ها، خب خود زید ادعا می کرد، چقدر طرفدار پیدا کرد؟

ج: زید در کوفه چرا، خب امام صادق(ع) در مدینه بود، زید در کوفه بود. بعدش هم زید حالا اصلاً اصل این که واقعا مدعی خلافت

بود روشن نیست.

س: چرا دیگر

ج: نه روشن نیست. زید قیام به امر

س: ۳۲:۴۷

ج: آن مال پسر، آن مال محمد ۳۲:۵۲ است، مال ایشان نیست. شما زید را با یکی دیگر اشتباه گرفتید.

زیدی بودند اما زید نیست، این حرف زید نیست.

علی ای حال کیف ما کان من یک مقداری امروز از بحث خارج شدیم، چون معتقدیم عده ای از ما متأسفانه ما داریم شیخ طوسی قدس

الله نفسه، به آنها عنوان واقعی دیده، نجاشی هم متعرض شده، ثقه هم در حقشان گفته است. به ذهن ما می آید که واقعیت اینها ثابت نیست.

اینها واقعه نیستند، از بزرگان اصحاب هستند. چون این مطلب از زمان شیخ تا حالا دیگر جا افتاده است. جمع می کنند بین عبارت شیخ و

نجاشی، واقعی ثقه. الی الان الی این لحظه ای که من در خدمتتان هستم این در کتب رجالی ما راه افتاده است. من به ذهنم می آید کلاً این

مطلب باطل است، و این آقایان هم واقعی نیستند. این راجع به غالب بن عثمان.

س: اگر ثقه باشند اثری ندارد دیگر حالا واقعی هم باشد

ج: نیست واقعی می خواهم بگویم نیست.

س: نه اثرش در بحث فقه و اینها

ج: نه فرق می کند، چون واقفیه می خواستند با این کار بزرگانی را هم به خودشان منتسب بکنند. این خیلی مهم است.

البته ما الان در غالب بن عثمان روایت از اهل بیت (ع) هم ندارد غالب. آنچه که داریم از مثل روح بن عبد الرحیم و غیر است. خودش مستقیم از امام ندارد؛ چون الان وارد بحث رجالی نمی شوم عرض کردم کرارا. ما در این بحث ها به آن مقداری که به فقه و نکات فنی که گفته نشده متعرض می شویم.

مرحوم نجاشی قدس الله نفسه یکی از کارهای عجیبش در اینجا غالب بن عثمان را آورده و توثیق کرده، له کتاب رواه عنه جماعة، این هم خیلی عجیب است. طریق نمی آورد. با اینکه کاملاً واضح است اجازه شیخ مفید موجود بوده است. کاملاً واضح است که خب اجازه شیخ مفید، شیخ طوسی نقل می کند. مطلب اینکه بگویم شیخ مفید در اجازه ای که به نجاشی داده این نبوده، لذا ایشان احتیاط کرده نبرده، لکن یک نکته دیگر می شود فهمید. احتمالاً در فهرستی که از ابن الولید داشتند نبوده است، احتمالاً. فهرستی که از ابن الولید داشتند به طور متعارف ابن ابی جید عن ابن ولید است. عرض کردم این توضیح کافی عرض کردم، یک نسخه ای از فهرست ابن الولید در اختیار شیخ طوسی و نجاشی هر دو بوده است. از اینکه شیخ طوسی هم از این نقطه از این نقل نکرده، به هر حال احتمالی که ما می دهیم نجاشی روی نسخه اجازه مفید تعمیدی داشته، حالا چرا؟ نسخه مفید آن چاپی که در معجم شده مشکل دارد، اجازه مفید، اما با این چاپی که الان ایشان فرمودند هیچ مشکلی ندارد، کاملاً صحیح و طریق صحیح هم هست. هیچ مشکلی ندارد.

س: مگر مفید از ابن الولید طریق نداشته؟

ج: چرا دیگر، صدوق

س: خب چه جوری می شود پس

ج: می گویم نمی فهمم.

س: نمی شود که در فهرست نباشد،

ج: نبوده دیگر حالا، چون اگر بود که شیخ طوسی هم می آورد. نجاشی هم می آورد.

ظاهرا در فهرستی که مال خود ابن الولید بوده نبوده است. حالا چرا؟ من نمی فهمم. غرض این یک مطلب عجیبی است از نجاشی رحمه الله که ایشان در اینجا این را نیاورده است. فقط گفته رواه عنه جماعة. این یک طرف قصه. الان ما اگر بخواهیم تقریبا همه حدس و گمان است. الان دو طریق کاملا روشن در اجازه شیخ مفید است. هیچ مشکل هم ندارد. البته آن نسخه چاپی معجم مشکل دارد، اما این نسخه ای که ایشان نقل فرمودند هیچ مشکلی ندارد. چرا ایشان نقل نکردند؟ احتمالا تو نسخه ابن الولید معروف نبوده، شاید تأملی نمی دانم حالا من فعلا چیز

س: تمام فهرست ابن ولید را انعکاس نداده؟

ج: نه آورده، انعکاس نداده، اختلافی هم با شیخ دارد حالا بحث هایش جای دیگر انشاء الله.

س: استاد این جماعة به این معنی نیست که این قدر معروف است من دیگر نمی برم

ج: چون خب مثلا می گوید بعضی بوده جماعة کثیرة باز طریق می آورد. در جمیل بن دراج می گوید این کتاب خیلی مشهور است، جماعة کثیرة لکن من یک طریقی را ذکر می کنم.

س: اجازه شیخ طوسی و نجاشی کم و زیاد نداشته؟

ج: نمی دانیم، می گویم همه اش حدس و گمان است.

احتمال دارد به نجاشی یک اجازه ای داده، به شیخ طوسی یک اجازه دیگر داده است.

به هر حال ایشان نیاورده، این خیلی عجیب است، البته واقعا عجیب است.

نکته دوم، نکته دوم خوب دقت بکنید، ببینید من یک نکته ای را عرض کردم، عبارات نجاشی مثلا می گوید و رواه عنه جماعة، شما برای پیدا کردن جماعت کجا باید بروید؟ سوال؟ به کتب حدیث بروید، مثلا کافی، تهذیب، استبصار، ببینید چند نفر از غالب نقل کردند؟ این در کتب رجال این است، در کتب رجال رسم بر این است. وقتی در کتب رجال می گویند رواه عنه جماعة، یعنی شما به اسانید برگردید به احادیث برگردید ببینید چند نفر از شما نقل کردند. اما در کتب فهارس این نیست. وقتی می گوید رواه عنه جماعة یعنی جماعة من الفهارس و الاجازات، خوب دقت بکنید. روشن شد؟ وقتی نجاشی می گوید رواه عنه جماعة، یعنی جماعة من الاجازات و الفهارس، مراد نجاشی باید این باشد. البته الان در آقایان نگاه کنند غالب بن عثمان را در غیر کتب اربعه، در کتب اربعه دو نفر نقل می کنند، یکی ابن فضال پدر

است که اینجا هم هست، یکی هم حجال است. این دو نفر نقل می کنند، در کتب اربعه این دو نفر نقل می کنند. این که خب جماعه نمی شود، این که بعید است. اصلاً روایت هم هست.

این معنای عبارت شیخ نجاشی الان ما در اختیار نداریم. در عده ای از فهارس و اجازات این طریق به این کتاب وجود دارد. این هم ما الان نمی دانیم. چون آن چیزی که ما الان داریم، فعلاً آن که به ما رسیده، توسط شیخ طوسی اجازه شیخ مفید است. آن که الان داریم، اجازه شیخ مفید است فقط. حتی اجازه ابن ولید هم نیست. فهرست ابن ولید هم نیست. نجاشی هم کاملاً دقیق است، کاملاً دقیق است. قطعاً نشان می دهد، نگاه کردید غالب بن عثمان را در غیر این، در کتب اربعه که من دیدم که ابن فضال هست و حجال، عبدالله بن محمد حجال،

س: حجال نبود، توی کافی احمد بن حجال نبود

ج: نه عبدالله محمد حجال است. بله، احمد بن محمد و عبدالله بن محمد حجال. این دو نفر هستند. احمد بن محمد غلط است آن هیچی باید ابن فضال باشد.

پس بنابراین این نکات فنی چون فهارس اصحاب ما، بررسی دقیق نشده، من یک مقداری وقت شما را این دو روز گرفتیم برای اینکه این معلومات اضافه بشود، و ما نیاز به این کار داریم، کاملاً نیاز داریم.

فعلاً ما نمی توانیم بفهمیم که مرحوم نجاشی چرا این حرف را زده است.

نکته سومی در اینجا هست که این هم بد نیست. ما یک بحثی داریم عده ای از اصحاب ما دیگر نمی خواهم این را باز بکنم چون این خیلی مشکلات دارد و بستن بابش خیلی مشکل است. بهتر است که اصلاً بازش نکنیم. یک مقدار دخل و تصرف در اجازات می کردند، در اسانید می کردند، نصف سند این را به آن می چسباندند، نصفش را به... که از این گاهی تعبیر به ترکیب می شده، ترکیب اسانید، من عرض کردم مشکل بزرگ ابن بته همین ترکیب اسانید است. چون نجاشی گفته می گوئیم، اگر نگفته بود نمی گفتیم که مرحوم شیخ طوسی متوجه این نکته نشده است. برداشته آورده روی مبنای حجیت خبر واحد ایشان برداشتند و آوردند.

یک مشکل بزرگ مرحوم ابن بته که مرد ملایی بوده، خب این ترکیب اسانید تلفیق بوده، ترکیب بوده، نصفش را کم بکنند زیاد بکنند، یک نحوه دخل و تصرف، نجاشی اهل این کار نیست، و دقیق است در این جهت، و فایده این کار چه بود؟ خب ببینید الان بیاورید آقایان

عبارت روح بن عبد الرحیم را بیاورید، در کتاب نجاشی روح بن عبد الرحیم را بیاورید. مثلاً روح بن عبد الرحیمی که نجاشی می آورد و ازش حدیث نقل می کند، می گوید کتاب دارد، طریقتش را به کتاب روح بن عبد الرحیم نوشته همین غالب بن عثمان است. یعنی خیلی لطیف است همین ابن فضال است، همین غالب بن عثمان است.

بخوانید آقا اگر آوردید بخوانید.

س: ۴۰:۳۶

ج: این حالا من بحث عبارتی نمی کنم احتمال می دهم خوب دقت بکنید نوشته روح بن عبد الرحیم شریک، احتمال می دهم شریک به جر باشد، احتمال من خودم می دهم.

س: یعنی عبد الرحیم

ج: هان، چون عبد الرحیم داماد محلی است، خواهر معلی را گرفته است. روح خواهرزاده معلی است. احتمال دارد که پدر شریک بوده که بعد هم دامادش شده خواهرش را گرفته، احتمال می دهم ظاهر عبارت شریک خوانده می شود که خود پسر شریک بوده است. احتمال دارد با دایی اش شریک بوده در تجارت. معلی بزاز بوده پارچه فروش بوده است.

بفرمایید آقا

س: کوفی ثقه روا عن ابی عبد الله علیه السلام له کتاب رواه عنه غالب بن عثمان

ج: ببینید، غالب بن عثمان، بعد نقل می کند طریقتش را.

س: اخبرنا العباس بن عمر المعروف ابن مروان کلوزانی

ج: ایشان کلوزانی است یا کلوزانی، کلوزان یک اسم قدیمی فارسی است واضح است کار، تقریباً شش فرسخی بغداد بوده، الان نمی دانم به این اسم وجود دارد یا نه، به چه اسمی است؟ این شخص در بغداد نسبتاً مشهور بوده حتی خطیب بغداد می گوید من ازش حدیث نوشتم، لکن می گوید این رافضی خبیث بوده، یک مقدار دستکاری هم در احادیث کرده، یک مقداری از او نوشتم بعدش هم پاره کردم. حالا نمی دانم آن حرقت است یا خرقت، عبارتش هم مثل اینکه دو جور نقل شده، یا پاره کردم یا سوزاندم، خیلی به او حمله می کند.

به هر حال آن وقت این کلوزانی که اسمش عباس بن عمر است، نوشته ابن بابویه پدر که بغداد آمد، در سال ۳۲۹ من از او اجازه گرفتم، از ابن بابویه پدر، از آن طرف خطیب بغداد نوشته ۴۱۰ وفاتش است. باید معمرباشد، حدود ۱۰۰ سال بخواهد اجازه از ابن بابویه بگیرد باید ۲۰ ساله باشد دیگر، ۱۷، ۱۸ ساله، ۴۱۰ هم وفاتش باشد، باید یک چیزی حدود ۱۰۰ سال باشد. خطیب ننوشته، خطیب شاگردش است، خطیب ننوشته معمربوده، نمی دانم حالا این دو تا معلومات با همدیگر جور در نمی آید. معلومات ما هم به جایی نمی رسد.

و این کلوزانی اگر ۴۱۰ وفاتش باشد عادتاً شیخ طوسی می توانسته از او نقل بکند، چون ۴۰۸ شیخ طوسی به بغداد آمده، روشن شد؟ اما ندارد شیخ طوسی هم ندارد.

به نظرم در نجاشی هم کلاً اگر پنج یا شش مورد باشد این کلوزانی پنج شش مورد بیشتر ندارد. و این هم جزو عجایب است، چون کتاب روح بن عبد الرحیم بزرگان نقل کردند، ایشان رفته از کلوزانی، نمی فهمم چرا یک دفعه عوض می کند، معلوم نیست شیخ نجاشی... بفرماید آقا بعدش

س: قال حدثنا علی بن حسین بن بابویه

ج: عرض کردم گفته سال ۳۲۹ من اجازه گرفتم. توسط کلوزانی می رود به قم، روشن شد تاریخش؟ تاریخ هم دارد، می گوید من سال ۳۲۹ از علی بن حسین که بغداد آمده بود اجازه گرفتم. نمی فهمم مگر بچه بوده اجازه برایش پدرش اجازه گرفته، نمی فهمم حالا. غرض این خیلی، نوشته من، نوشته اخذت اجازه، به هر حال تاریخش واضح است، نجاشی بغدادی است، این آقا هم بغدادی است، و توسط ایشان بر می گردد به توسط صدوق پدر به قم. البته قرب اسناد در نجاشی هست چون فاصله زیادی را با یک فاصله نقل کرده است.

بفرماید آقا

س: عن الحمیری،

ج: درست است

س: عن محمد بن احمد،

ج: این صاحب نوادر است، فکر نمی کنم درست باشد. بعدش

س: عن الکساء بن حسین لؤلؤی

ج: بله، بر می گردد به لؤلؤی عن ابن احمد اشعری

س: قال حدثنا علی بن حسن بن فضال

ج: بله، حسین بن لؤلؤی کوفی است. اینجا ما کمی گیر داریم، از محمد بن احمد به کوفه کمی داریم، دیگر جای شرحش اینجا نیست.

س: لؤلؤی چطور است؟

ج: لؤلؤی هم شرحی دارد. یکی از جاهایی است که گیر کردند در عبارت نجاشی، آن هم یک شرحی دارد که حالا جایش اینجا نیست.

به نظر ما ثقه است. نجاشی توثیق کرده لکن منفرداتش در نوادر قابل قبول نیست.

علی ای حال عن اللؤلؤی عن به اصطلاح ابن فضال پدر، عن غالب بن عثمان

بینید، نجاشی همین که من گفتم، نکته ای

س: ابن فضال پسر است، علی بن حسن بن فضال است

ج: علی بن حسن، بعدش

س: عن غالب

ج: نه، نباید باشد، اشتباه نوشته، حسن بن علی باید باشد. لؤلؤی اشتباه نوشته است.

علی ای حال باید بگوید یا عن ابیه اش افتاده است. علی از او نقل نمی کند از غالب نقل نمی کند.

خوب دقت کنید نکته را نجاشی ممکن بود در غالب بن عثمان این سند را بیاورد. این ترکیب را یعنی تصرف در سند بکند. لکن دقت

نجاشی اقتضا کرد که چنین کاری نکند. درست است غالب بن عثمان است، درست است ابن فضال، هم ابن فضال خود کتاب غالب را

نقل کرده هم کتاب روح را توسط غالب. و ما این را کرارا عرض کردیم نکته لطیفی است. عده ای از صحاب ما دو شأن داشتند. هم مؤلف

بودند هم راوی بودند. خوب دقت کردید؟

.....
هم خودشان تألیف داشتند هم بقیه کتب را روایت کردند. آن وقت چه تعبیر کردند، مثل شیخ طوسی می گفت خبرنی بکته و روایاته، این تعبیر بکته و روایاته یعنی این. کتب تألیفات خودش، روایاتش، آنهایی که کتاب های دیگر. پس غالب بن عثمان هم خودش کتاب دارد و راوی کتاب روح بن عبد الرحیم است. دقت کردید؟

لذا الان مثلاً ما اگر باشیم در اینجا دقیقاً نمی توانیم تشخیص بدهیم از کتاب روح است یا از کتاب غالب بن عثمان؟ چون هر دو صاحب کتاب هستند طریق هم یکی است.

این راجع به این حدیث سند و فهرستاً فردا متنش را بخوانیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين